مطالعه تطبیقی اجرت المثل زنان ازنگاه فقه امامیه، قانون مدنی افغانستان و ایران

علیرضا شجاعی[1]

چکیده

بر اساس شرع و قانون، زوجین وظایف مشترکی در برابر هم دارند، امّا به طور غالب و به خصوص در جوامع مانند ایران وافغانستان، زنان به ویژه زنان خانه‌دار تمام یا بخش اعظم فعالیت‌های خود را در منزل شوهر صرف می‌کنند تا زمانی که زندگی مشترک ادامه دارد، مشکلی رخ نمی‌دهد اما زمانی که زندگی مشترک زن و شوهر، دچار تزلزل شده و مسأله طلاق و جدایی مطرح گردد، این سئوال پیش میآید که آیا زن می‌تواند اجرت سالها کارش را که در خانه‌ی شوهر انجام داده است از وی مطالبه نماید؟ در جواب این پرسش باید گفت که بر اساس رژیم مالی حاکم بر زوجین در حقوق اسلامی، تمام درآمدهای به دست آمده توسط هر یک از زوجین در این مدت، به خودشان اختصاص دارد ولی زن در مقابل فعالیت خود در منزل شوهر، از هر درآمدی بی نصیب مانده و دچار چالش جدّی می‌گردد. از این رو، مجمع تشخیص مصلحت نظام ایران در سال ۱۳۷۱ قانونی را در مورد اجرت المثل و نحلهٔ زن به تصویب رسانید که مقاله‌ی حاضر ضمن بررسی مبانی شرعی و ادله فقهی این دو نهاد، از جهت حقوقی نیز آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و به نتایج مهمی نیز دست یافته است. به عنوان نمونه چنانچه زن قصد تبرع نداشته باشد، می‌تواند با طرح دعوی در مراجع قضایی، اجرت المثل کارهای که در طول سالهای زندگی مشترک در خانه شوهر انجام داده است را از وی مطالبه نماید. اما نحله را در صورتی می‌تواند مطالبه کند که از سایر حقوق مالی ناشی از ازدواج محروم گردیده باشد.

[1]- دانشجوی دکتری حقوق خصوصیalirezashojaei925@gmail.com

واژگان کلیدی: استیفا، عمل غیر، اجرت المثل، حق الزحمه، زوجه.

مقدمه

در افغانستان، مانند سایر جوامع اسلامی، تشکیل خانواده، حفظ، نگهداری و گرمابخشی به آن از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است؛ این بدان جهت است که قرآن مجید، به عنوان اصیل ترین نسخه‌ی زندگی مؤمنان، نهاد خانواده را محل سکون و آرامش معرفی کرده است (اعراف: ۱۸۹). برای تحقق چنین فضایی، اغلب زنان علاوه بر اهتمام بر خانه‌داری، با کار در منزل شوهر، زمینه فعالیت‌های مرد در خارج از خانه را نیز فراهم می‌کنند؛ کارهایی همانند تهیه غذا و شستن لباس‌ها، نظافت منزل، کار در مزارع و امور دامداری که دارای ارزش اقتصادی بوده و جزء وظایف شرعی و قانونی زنان نیست از سوی آنان انجام می‌گیرد. چنین زنی پس از مطلقه شدن، خود را بی‌پناه احساس نموده و سالها فعالیتش را بدون مزد می‌بیند؛ در این حالت است که زنان، پس از طلاق، همه چیز را از دست رفته می‌بینند و با آینده‌ای تاریک مواجه میگردند. حال سئوال این است که آیا می‌توان این همه کار و زحمت زن را در خانه یا بیرون از آن، نادیده گرفته و ظلم آشکار را در حق آنان رواداشت؟ خدایی که برای شیر دادن مادران به فرزندان خود اجرت در نظر گرفته است (طلاق: ۶) می‌شود این همه تلاش و زحمت زن را بی مزد بداند؟ آیا قاعده‌ی «حرمهٔ مال المسلم» (کلینی، ۱۳۸۸: ج۲، ص۲۶۸) درباره زنان، استثنا خورده و در تمام دست آوردهایی که برای آینده زندگی مشترک (نه فقط برای شوهر) گرد آورده است، سهمی ندارد؟ در پاسخ اجمالی به پرسش‌های بنیادین فوق باید متذکر شد که همان گونه که حاکم شرع در صورت امتناع مرد از تأمین هزینه زندگی زن، زن را طلاق داده و رها می‌سازد، برای احقاق حق و تضمین ارزش کارهای اقتصادی زن نیز باید راه‌کارهایی از فقه ارائه نماید. تذکر این نکته نیز لازم است که قانون‌مدنی افغانستان و قوانین سایر کشورهای اهل سنت نسبت به کارهای زوجه مانند ظرف

شستن، کار در مزرعه، دوشیدن مواشی و... نظری ابراز نکرده است؛ تنها ماده «۱۶۰» قانون احوال شخصیه شیعیان افغانستان که متخذ از فقه امامیه می‌باشد، مقرر کرده است که زوجه می‌تواند اجرت المثل کارهای که مکلفیت و وظیفه واجب وی نبوده و در زمان زندگی مشترک در منزل شوهر انجام داده است را، پس از طلاق، از شوهر مطالبه نماید. این مقاله برآن است که این موضوع را از جهات فقهی و حقوقی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و به سؤال‌های مذکور، در ضمن دو گفتار، پاسخ گوید.

گفتار اول. اجرت المثل از نگاه فقه امامیه

در این گفتار به جایگاه بحث، در فقه می‌پردازیم.

الف. طرح بحث

مسئله فوق از زمان شیخ طوسی تا عصر حاضر توسط بزرگانی از فقهای شیعه مانند محقق و علامه حلی، در قالب و اشکال مختلف و یا طرح مصداقی از آن، در بسیاری ازکتابهای فقهی، مورد توجه قرار گرفته است. چنانکه مذاهب مختلف اهل سنت نیز این بحث را در باب اجاره اشخاص یا جعاله مطرح کرده اند. صاحب عروه، با اشاره به شقوق مسئله و در باب اجاره گفته است: «اگر کسی، هر چند به قصد پرداخت اجرت، به دیگری امر کند که عملی را انجام دهد و مأمور آن را به قصد تبرع انجام دهد، مستحق اجرت نخواهد بود. اما اگر نوع عمل از اعمالی باشد که عادتاً و به طور متعارف اجرت داشته باشد و شخص مأمور نیز به قصد اخذ اجرت انجام دهد، هر چند آمر قصد انجام تبرعی عمل را از طرف عامل داشته باشد، مأمور، مستحق اجرت می‌باشد؛ در این صورت، فرقی نمی‌کند که شأن عامل گرفتن اجرت باشد یا نه و یا شغل خود را برای آن قرار داده باشد یا خیر. در صورتی که مأمور نه قصد تبرع داشته باشد و نه قصد دریافت مستحق اجرت خواهد بود؛ دلیل این مسئله قاعده احترام مال مسلم است. (اردبیلی، ۱۳۶۳: ج ۱۰، ص۳۴.)

در مورد عملی که شخص اجیر برای آمر انجام می دهد، صور زیر قابل تصور است:

دوفصلنامه تخصصی معارف اسلامی و حقوق خصوصی/ شماره دهم/ پاییز وزمستان ۱۴۰۰

۱. آمر و عامل، قصد تبرع داردند؛ در این صورت، عامل مستحق اجرت المثل نخواهد بود.

۲. هر دو قصد اجرت داشته باشند؛ اجماع فقها بر این است که عامل مستحق اجرت المثل می‌باشد.

۳. عامل قصد تبرع اما آمر قصد اجرت دارد؛ به اتفاق فقها، عامل مستحق اجرت نیست.

۴. مورد چهارم که منطبق بر موضوع بحث ما است، حالتی است که عامل، قصد اجرت داشته اما آمر، قصد تبرع دارد. آیا در چنین حالتی، عامل مستحق اجرت است یا خیر؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، چه شرایطی برای استحقاق اجرت المثل در نظر گرفته شده است؟

ب. شرایط استحقاق اجرت‌المثل در فقه

در فرضی که عامل قصد اجرت داشته و آمر خواهان انجام تبرعی آن می‌باشد، در استحقاق اجرت برای عامل دو شرط زیر مطرح است:

۱ـ عمل در عرف و عادت دارای اجرت باشد؛

۲ـ شأن عامل اقتضا کند که او برای چنین عملی اجرت بگیرد (محقق حلّی، ۱۴۰۳: ص۱۸۸).

در این که کدام یک از این دو شرط اصل و کدام فرع است و آیا اجتماع هر دو لازم است یا هر یک به تنهایی می‌تواند سبب استحقاق اجرت باشد، بین علامه حلی و محقق اختلاف نظر وجود دارد؛ محقق حلی معتقد است که چنانچه گرفتن اجرت در شأن عامل باشد یا عمل در عرف و عادت اجرت دار باشد، وی استحقاق اجرت خواهد داشت. و در غیر این صورت به ادعای عامل توجهی نخواهد شد (همان). ولی علامه علت استحقاق اجرت را، تنها اجرت دار بودن نوع عمل در عرف و عادت می داند (علامه حلی، قواعد الاحکام:

ج۱، ص۲۳۵). بر همین اساس است که ایشان، در کتاب ارشادالاذهان، آن را فرض مسأله قرار داده است (علامه حلّی، ۱۴۱۰: ج۱، ص۴۲۵). برای روشن شدن دقیق محل نزاع، لازم است چهار حالتی که برای موضوع قابل تصور است را، تصویر نماییم:

۱. اگر نوع عمل از نظر عرف اجرت دار بوده و شأن عامل نیز دریافت اجرت باشد، بنا بر هر دو قول، عامل مستحق اجرت است؛

۲. اگر هیچ یک از دو شرط فوق وجود نداشته باشد، به اتفاق فقها، عامل نمی‌تواند مطالبه اجرت نماید.

۳. در صورتی که نوع عمل در نظر عرف اجرت داشته باشد اما شأن و شغل عامل، اقتضای دریافت آن را نداشته باشد، بر مبنای هر دو قول، عامل مستحق اجرت است.

۴. در موردی که شأن عامل مقتضی دریافت اجرت باشد اما نوع عمل عرفاً اجرت دار نباشد، بنا بر نظر علامه، به دلیل فقدان تنها شرط مورد نظر او، عامل نمی‌تواند مطالبه اجرت نماید، اما بر مبنای قول محقق حلی، استحقاق مطالبه وجود دارد و این تنها نقطه‌ی افتراق نظر علامه با محقق حلی است؛ مانند این که کسی چاقویی را برای باز کردن به آهنگر بدهد. این عمل، کار آسانی است و عادتاً اجرتی برای آن دریافت نمی‌شود، اما به دلیل این‌که شغل آهنگر گرفتن اجرت است، محقق حلی و به تبع او بسیاری از فقها مانند صاحب حدائق و شهید ثانی قائل به اجرت شده‌اند، به خلاف علامه که در قواعد او را مستحق اجرت ندانسته است (نجفی، ۱۳۶۶: ج۲۷، ص۳۳۶.)

پس از بیان صور مسئله باید گفت که اجرت‌المثل زوجه (مثل حالت سوم)، از موارد اتفاقی این دو قول می‌باشد، زیرا نوع عمل زوجه از نظر عرف جاری، و بدون لحاظ شأن عامل، اجرت دار بوده و ارزش اقتصادی دارد؛ به علاوه اینکه تمام کارهای زوجه برمبنای دوام زوجیت و ادامه زندگی مشترک انجام می‌پذیرد. و چنانچه زوجه از اول بداند که زوج قصد جدای و طلاق دارد هرگز چنین اعمالی را انجام نمی‌دهد.

ج. مستندات شرعی اجرت‌المثل (ضمان استیفای مال غیر)

استحقاق اجرت‌المثل به قواعد عام شرعی مستند است که به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

دلیل اول. قاعده احترام مال مسلم

از مهم‌ترین دلایلی که فقها برای اثبات این موضوع مطرح کرده‌اند، ضمان استیفای مال مسلم بوده که استدلال به این قاعده بر دو مقدمه مبتنی است:

۱.مالیت داشتن عمل انسان (مسلمان)؛

۲. اقتضای استیفای از عمل (مال) غیر بر ضمان منافع آن.

اینکه عمل اشخاص، ارزش مالی و منفعقت اقتصادی دارد شکی وجود نداشته و مورد اتفاق فقها است؛ و لذا همه کسانی که این مسأله را طرح نموده‌اند، اثبات مقدمه اول را مفروغ عنه گرفته‌اند. برای نمونه امام خمینی (ره) معتقد است که عمل شخص حرّ، مال است و فرقی نیست بین این که عامل کاسب باشد یا نباشد (خمینی، بی‌تا: ص۲۰.) در مورد مقدمه دوم نیز قریب به اتفاق فقها برای اثبات دلالت استیفای مال غیر، به قاعده «احترام مال مسلم» که یک قاعده فقهی است استناد جسته و حکم به ضمان نموده‌اند (یزدی: ص ۶۲۳؛ جبعی عاملی، ۱۴۰۳: ج۵، ص۳۳۱). سئوالی که در این‌جا مطرح می‌شود این است که آیا حرمت تصرف در مال غیر، بر ضمان عوض آن، در صورت استیفای آن توسط غیر دلالت دارد یا این که این قاعده تنها ناظر بر حرمت تکلیفی است؟ در این خصوص اختلاف نظر وجود دارد که به اختصار آن‌را بررسی می‌کنیم.

الف. مفهوم قاعده: قاعده فوق علاوه بر حکم تکلیفی بر حکم وضعی نیز دلالت دارد؛ به همین جهت، برخی گفته است که منظور از احترام مال مسلم، مصونیت از تصرف مجانی و تجاوز به آن است (مصطفوی، ۱۴۱۲: ص ۲۳)؛ یعنی کسی حق ندارد از منافع اشخاص دیگر بدون پرداخت عوض آن بهره مند شود. به عبارت دیگر، قاعده مذکور، همزمان، بر

حکم تکلیفی و وضعی دلالت می‌کند. گرچند برخی دیگر، مفهوم قاعده را محدود به حکم تکلیفی کرده‌اند (یزدی، بی تا: ج۵، ص ۱۱۲.)

ب. مستندات قاعده: برای قاعده فقهی فوق به دلایل زیر استناد شده است:

۱. روایات: روایات متعددی تصرف در مال مسلم را بدون رضایت او جایزنمی‌داند؛ امام محمّد باقر (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده که فرمود: «حرمهٔ ماله کحرمهٔ دمه (کلینی، بی تا: ج۲، ص۲۶۸)؛ احترام مال مسلمان، همانند احترام به جان او واجب است». در این روایت، نهایت اهتمام به اموال افراد بیان و ارزش آن به خون تشبیه شده است؛ بر این اساس اگر منافع مال استیفا شود موجب ضمان است و نباید هدر رود (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۲: ص۱۰۹). برخی از محققین، حرمت را اعم از تکلیفی و وضعی دانسته‌اند (حسینی شیرازی، بی تا: ص۲۰۳). و شیخ انصاری نیز از قاعده مذکور، همین برداشت را دارد (انصاری، ۱۳۶۷: ص۱۰۳).

۲. سیره متشرعه: متدینین نیز برای اموال مردم احترام قائل بوده و متعدی به اموال دیگران را شدیداً مورد مذمت قرار می‌دهند. گرچند از نظر بعضی از فقها، قاعده احترام ناظر به وظیفه افراد نسبت به قبل از تصرف بوده و مدلول آن عدم جواز تصرف و حرمت تکلیفی است، به خلاف قاعده اتلاف که ناظر به وظیفه افراد نسبت به بعد از تصرف بوده و حرمت وضعی (= ضمان) را بیان می‌کند (مصطفوی، ۱۴۱۲: ص۲۴؛ حکیم، بی‌تا: ص۱۴۱). اما چنین برداشتی از این قاعده صحیح و منطقی نیست؛ زیرا حمل روایت بر حرمت تکلیفی صرف، با شدّت اهتمامی که به مال مسلم قائل شده است، سازگار نیست. چنانچه منطوق روایت را نیز حرمت تکلیفی بدانیم اما حرمت تکلیفی، «عرفاً»، مستلزم حرمت وضعی می‌باشد (سبزواری: ص۱۷۶). علاوه بر این، سیرهٔ عقلا و متشرعه اشخاص متجاوز به مال مردم را ملزم به جبران خسارت می‌داند؛ شیخ انصاری نیز با استناد به قاعده احترام، جبران عوض را لازم دانسته می‌نویسد: «هر عملی از ناحیه شخصی برای کسی و به دستور او و برای تحصیل غرض او

انجام گرفته باشد، به دلیل قاعده احترام و لاضرر، باید عوض آن پرداخت شود» (انصاری، ۱۳۶۷: ص۱۰۳). بر همین اساس است که بسیاری از فقها در مسأله یاد شده با توجه به حرمت وضعی (ضمان) قاعده احترام، بدان استناد کرده‌اند.

دلیل دوم . بنای عقلا

برخی از فقها، به دلیل این‌که موضوع را از مصادیق تمسک به عام در شبهه مصداقیه دانسته‌اند، شمول قاعده احترام نسبت به مسأله مذکور را رد نموده و برای اثبات ضمان استیفای مال غیر، به بنا و سیره عقلا تمسک نموده‌اند. به اعتقاد آنان «بهتر است به بنا و سیر عقلا که ردعی از طرف شرع هم وجود ندارد، تمسک شود؛ این سیره بی‌تردید در موارد امر به فعل، دلالت بر ضمان دارد، همان طور که به طور گسترده در مثل کارگران، آرایشگرها و همانند آن‌ها از صاحبان حرفه و پیشه مشاهده می کنید؛ بلکه حتی در بعضی روایات (حرعاملی، بی تا: ج۱۲، ص۷۱) تعیین اجرت در مورد حجامت، از ابتدا مکروه دانسته شده و بهتر است پس از درخواست حجامت و انجام آن، اجرت المثل را بپردازد. نتیجه این‌که مشهور در موارد امر به عملی، قائل به ثبوت ضمان هستند و همین قول هم صحیح است تا زمانی که قرینه‌ای بر مجانی بودن وجود نداشته و عامل قصد تبرع نکرده باشد» (خوئی، ۱۳۶۵: ج۱، ص۳۹۱).

نکته قابل توجه در این استدلال این است که مجانی بودن عمل، نیاز به اثبات دارد و الا مطابق بنای عقلا هر عملی که به درخواست دیگری انجام شود باید عوض آن پرداخت شود. تمام این اختلافات در صورتی مطرح است که آمر، قصد انجام تبرعی عمل را داشته باشد؛ اما در صورت که آمر قصد اجرت داشته باشد، جایی برای این بحث و اشکال وجود ندارد. زیرا در این صورت باید آن را از موارد اجاره‌ی معاطاتی گرفت که به دلیل عدم تعیین اجرت باید از موارد اجاره یا جعاله‌ی فاسد بدانیم و از باب قاعده‌ی «ما یضمن بصحیحه، یضمن بفاسده» ضمان بی‌هیچ تردیدی ثابت است. از این رو مرحوم حکیم ابتدا ادله ضمان را در

حالتی که آمر قصد انجام تبرعی عمل را داشته باشد، رد می کند، اما به دلیل این که عرف و سیره متشرعه، بین قصد آمر و عدم آن فرقی نمی گذارند، در نهایت قائل به ضمان می‌شود و در تأیید آن ادعای شهرت عظیمه می کند (حکیم، بی تا: ص ۱۱۷ـ ۱۴۱و ۱۴۲). مقدس اردبیلی نیز اجماع را محتمل دانسته است (اردبیلی، ۱۳۶۳: ج ۱۰، ص۸۳).

از مجموع ادله یاد شده این استنباط به روشنی به دست می‌آید که در اصل ضمان، در صورت که عمل در عرف و عادت اجرت دار باشد، شکی نیست و حتی اگر بتوان در قاعده احترام تشکیک نمود، مسأله در عرف و سیره متشرعه و اقوال فقها به حدی روشن است که جرأت مخالفت را از مخالفان می گیرد. بر هیمن اساس است که صاحب مفتاح الکرامه گفته است: «اگر اتفاق کسانی که متعرض این مسأله شدند بر ثبوت ضمان وجود نداشت، مگر از افراد نادری که شناخته شده نیستند، احتمال عدم اجرت مطلقا قوی بود» (به نقل از حکیم، بی‌تا: ص۱۴۱).

گفتار دوم. اجرت‌المثل از دیدگاه حقوق موضوعه

اگر کسی از مال دیگری منتفع گردد و عین مال باقی باشد و برای مدتی که منتفع شده، بین طرفین مال الاجاره‌ای تعیین نشده باشد، آنچه بابت اجرت منافع استیفا شده باید به صاحب مال مزبور بدهد، اجرت المثل نامیده می‌شود، خواه استیفای مزبور با اذن مالک باشد خواه بدون اذن او (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۸، ص۱۱ـ ۱۰). کار نیز نوعی مال است که دارای ارزش مالی بوده، قابل مبادله با پول می‌باشد؛ لذا استیفا از کار دیگری نیز مستحق اجرت المثل است. اجرت المثل در حقوق تمام کشورها برمبنای قرارداد یا عرف پذیرفته شده است. اجرت المثل یا حق الزحمهٔ فعالیت زوجه، در ماده «۱۶۰» قانون احوال شخصیه شیعیان افغانستان و تبصره «۶» قانون اصلاحی مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۱ مجمع تشخیص مصلحت نظام ایران به صراحت پذیرفته شده است. برای تبیین این بحث، ضمن تجزیه و تحلیل ماده و تبصره یاد شده، شرایط استحقاق، شرایط مطالبه و زمان تأدیه را بررسی می کنیم.

الف. شرایط استحقاق اجرت المثل

برای این‌که عامل (=زوجه) استحقاق اجرت المثل داشته باشد، وجود شرایط ذیل ضروری است:

۱.انجام فعالیت هایی خارج از وظایف شرعی و قانونی

در ماده «۱۶۰» قانون احوال شخصیه شیعیان افغانستان مصوب شده است که: «هرگاه زوجه، بعد از طلاق ... ادعا کند که کارهای خانه را مجانی انجام نداده و یا خواهان حق الزحمه کارهایی باشد که در خانه زوج انجام داده است ...، محکمه ادعای او را مطابق احکام قانون رسیدگی می‌نماید.» و در تبصره «۶» ماده اصلاحی مقررات مربوط به طلاق آمده است: «پس از طلاق در صورت درخواست زوجه مبنی بر مطالبه حق الزحمه کارهایی که شرعاً به عهده وی نبوده است، دادگاه بدواً از طریق تصالح، نسبت به تأمین خواسته زوجه اقدام می‌نماید و در صورت عدم امکان تصالح چنانچه ضمن عقد یا خارج عقد لازم، در خصوص امور مالی شرطی شده باشد، طبق آن عمل می‌شود؛ در غیر این صورت، هر گاه طلاق بنا به درخواست زوجه نباشد و نیز تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار وی نباشد، به ترتیب زیر عمل می‌شود:

الف: چنانچه زوجه کارهایی را که شرعاً به عهده وی نبوده، به دستور زوج و با عدم قصد تبرع انجام داده باشد و برای دادگاه نیز ثابت شود، دادگاه اجرت المثل کارهای انجام گرفته را محاسبه و به پرداخت آن حکم می نماید...» استحقاق اجرت المثل برای زوجه مشروط به انجام فعالیت‌هایی در منزل شوهر است که شرعاً جزء وظایف او نیست. کارهایی که زوجه در طول زندگی مشترک در منزل شوهر انجام می دهد، به دو دسته تقسیم می شود: ۱. کارهایی که بر اساس وظایف زوجیّت شرعاً به عهده زوجه است؛ این کارها جزء تعهدات مشترک زوج و زوجه محسوب شده و از عقد نکاح ناشی می‌شود و زن برای انجام آن‌ها، حق مطالبه اجرت از زوج را ندارد.

۲. کارهای منزل از قبیل تهیه غذا، شست و شوی لباس شوهر، رسیدگی به بسیاری از امور شخصی شوهر و حتی به صراحت قرآن شیر دادن به بچه که به یقین نباید انجام این امور را از باب حسن معاشرت بر زن تحمیل کرد، چرا که برخورد نیکو ملازمه‌ای با انجام این نوع کارهای شوهر آن هم به صورت مجانی ندارد. در روایاتی نیز که حقوق زوجین را بر یکدیگر برمی‌شمارند، هرگز چنین وظیفه‌ای بر زن واجب نگردیده است. از این رو باید گفت: زنان در قبال این نوع کارهایی که شرعاً موظف به انجام آن نیستند، حق مطالبه اجرت دارند؛ خصوصاً بعد از طلاق که می‌خواهند از آشیانه خود (که قسمتی از آن محصول دسترنج عمرشان است) دفاع نمایند.

البته در نوع کارهایی که بر اساس زوجیت، جزء وظایف شرعی و قانونی زن است، اختلاف نظر وجود دارد، اما اجمالاً در بسیاری از موارد، بی-تردید جزء وظایف شرعی و قانونی او نیست و می تواند بابت آن مطالبه اجرت نماید.

۲. دستور زوج

از دیگر شرایط استحقاق اجرت المثل این است که عمل انجام شده توسط زوجه، به دستور شوهر بوده باشد. این مسأله به اجرت المثل زوجه اختصاص ندارد، بلکه مطابق ماده ۳۳۶ قانون مدنی عامل در صورتی که این عمل را بر حسب امر دیگری انجام داده باشد، مستحق اجرت عمل خود خواهد بود. نکته بسیار مهم در اینجا تبیین مفهوم و گستره «امر» است که آیا باید امر به معنای لغوی آن باشد یا صرف اذن در عمل یا حتی صرف رضایت به عمل هم کافی است؟ ظاهر کلام بعضی از فقها در طرح مسأله و صراحت بعضی دیگر دلالت می‌کند که آمریت، اعم از آمریت قولی و فعلی است. مثال‌های که فقها آورده است مانند: «کسی که لباسی را به غسال بدهد» (طوسی، ۱۴۶۰: ج۳، ص۲۴۷) یا «نزد آرایشگر جهت کوتاه کردن موی سر بنشیند» (جبعی عاملی، ۱۴۰۳: ج۱، ص۳۳۱) بیانگر همین مطلب است و می‌توان صرف نشستن را قرینه برای تقاضا یا امر به کوتاه نمودن موی سر دانست.

در مستمسک العروة الوثقی آمده است که: «ملاک در حصول استیفای موجب ضمان این است که تحریک و تحریض برای عامل وجود داشته باشد، خواه این تحریک با قول باشد، مثل امر لفظی، یا این‌که تحریک فعلی باشد، مثل این که لباس را به خیاط بدهد، جهت دوخت و غیره» (حکیم، بی تا: ص۱۴۲). حتی صاحب جواهر در استحقاق اجرت، امر آمر را لازم ندانسته، بلکه صرف اذن در عمل و لو اذن فعلی را کافی می داند (نجفی، ۱۳۶۶: ج۲۷، ص۳۳۵). خلاصه این که اگر کسی به قصد اجرت ـ یا به قول صاحب عروه نه قصد اجرت کند و نه قصد تبرع ـ و با دستور قولی یا فعلی و یا حتی با اذن دیگری، عملی را انجام دهد، مستحق اجرت آن خواهد بود. در دکترین حقوقی نیز تصریح شده که «سکوت و قبول انجام عمل در مقام بیان، موجب توافق طرفین در تأدیه اجرت است» (کاتوزیان،۱۳۷۴:ص۲۰۲ و امامی،۱۳۷۵:ج۱، ص۴۱۳).

۳. قصد عدم تبرع

یکی دیگر از شرایط استحقاق اجرت المثل مطابق تبصره‌ی مذکور «عدم قصد تبرع»[1] از ناحیه‌ی زوجه است. این شرط، مرکز ثقل بحث اجرت المثل زوجه است و کاربردی بودن این تبصره به روشن شدن این شرط برمی‌گردد. در بند الف این تبصره آمده است «چنانچه زوجه... با عدم قصد تبرع انجام داده باشد و برای دادگاه نیز ثابت شود...» قید عدم قصد تبرع در مصوبه مجلس وجود نداشت که پس از ایراد شورای نگهبان و تصویب مجدد مجلس بدون درج قید «عدم قصد تبرع»، به مجمع تشخیص مصلحت ارسال گردید. مجمع علاوه بر

---

[1]. از دیگر مبانی اجرت المثل، قواعد مسلم حقوقی مانند «منع دارا شدن غیرعادلانه»، «کار نباید بدون اجرت باشد» و «فرض عدم تبرع» است و اجرت المثل، تأسیسی است که از داراشدن غیرعادلانه‌ی زوج از کار زوجه جلوگیری به عمل آورده و از ورود سرمایه کارزوجه به دارایی زوج، ممانعت می‌کند.

اصل قید «عدم قصد تبرع»، لزوم اثبات آن در دادگاه را هم اضافه کرد. این شرط از چند جهت قابل بررسی است:

۱.آیا منظور از عدم قصد تبرع این است که باید قصد اجرت داشته باشد تا استحقاق اجرت المثل را پیدا کند یا مهم این است که قصد تبرع نداشته باشد (چه قصد اجرت کرده باشد یا اصلاً نه قصد اجرت داشته و نه قصد تبرع و اصلاً التفاتی به اجرت یا تبرع نداشته باشد)؟ اقتضای قاعده احترام مال غیر این است که هر کس از مال و عمل دیگری منتفع گردید، باید عوض آن را بپردازد و تنها موردی که قصد تبرع داشته از این قاعده مستثناست. چنان که گفته‌اند: «هم‌چنین مستحق اجرت است در صورتی که نه قصد تبرع داشته باشد و نه قصد اجرت، به دلیل قاعده احترام مال مسلم» (یزدی، بی‌تا: ص۶۲۳) و در ماده ۳۳۶ قانون مدنی نیز این امر تأیید شده است. طبق این ماده «... عامل مستحق اجرت عمل خود خواهد بود، مگر این‌که معلوم شود قصد تبرع داشته است». لذا صرفاً در صورت معلوم شدن قصد تبرع، استحقاق اجرت ندارد و در غیر مورد استثنا، تمام موارد داخل در عموم قاعده‌ی احترام است. از این رو، در جایی که نه قصد اجرت دارد و نه قصد تبرع باید او را مستحق اجرت دانست.

۲. آیا در صورت اختلاف در قصد تبرع و عدم آن، اصلی وجود دارد که بدان تمسک شود یا خیر؟ اصل اولی هم از دیدگاه فقها و هم از جهت قواعد حقوقی، عدم تبرع است. از این رو، ماده «۱۲۷۵» قانون مدنی افغانستان و ماده «۳۳۶» قانون مدنی ایران نیز عامل را مستحق اجرت دانسته مگر این که قصد تبرع وی ثابت شود؛ یعنی اصل را بر عدم قصد تبرع نهاده است. بعضی از حقوقدانان گفته‌اند که رسم خانواده‌های ما این است که همسر یا مادر انگیزه‌ای جز مهربانی و فداکاری ندارد و سخن گفتن از «حق الزحمه» درباره اجرای این تکالیف اخلاقی، نارواست. مدعی دستمزد نیز بر مبنای غلبه چنین فرض می‌شود که همین منش را داشته است مگر این که خلاف این ظاهر عرفی را اثبات کند. پس کافی نیست که بر پایه «اصل عدم تبرع» شوهر را در هر حال مدعی شماریم، زیرا ظاهر، اماره است و بر اصل

عملی (عدم تبرع) حکومت دارد (کاتوزیان، ۱۳۷۸: ص ۱۰ـ ۱۱ افزوده‌ها) یا برخی از محققین گفته‌اند بنای خانواده بر تعاون و گذشت و محبت استوار است. در این رابطه‌ی مقدس مسأله اجرت، علامت تیرگی و غیر عادی بودن روابط زوجین است. رابطه زوجین بارابطه کارگر و کارفرما یا اجیر ومستاجر کاملاً متفاوت است(هدایت نیا، بی‌تا: ص۲۸).

به نظر می‌رسد چنین فرض و ظاهر عرفی، خلاف واقع است، بلکه چنان که در عرف پیدا است، زن خود را شریک زندگی می‌داند و این اعمال را جهت درست کردن زندگی آینده مشترک، انجام می‌دهد؛ مگر این‌که قراین و دلیل خاصی وجود داشته باشد که زن این عمل را صرفاً محض رضای شوهر و از باب اظهار محبت به او و با قصد تبرع انجام می‌دهد. از این رو همین استاد محترم حقوق در جای دیگر می‌گوید: «اگر یکی از دو همسر در زمان نکاح خدمتی برای دیگری انجام دهد و قراین نشان دهد که مقصود او احسان و یاری یا اثبات علاقه به همسر باشد، پس از تیرگی این رابطه، همسر خدمتگزار نمی‌تواند از دیگری دستمزد بگیرد» (کاتوزیان،۱۳۷۴: ج۲، ص۱۶۲). یکی از فقهای معاصر در پاسخ به این سؤال که «در زندگی مشترک (زن و شوهر) آیا اصل در ارائه خدمات، تبرعی و مجانی بودن است یا اصل عدم تبرع؟» می فرماید: «اگر مرد از زن خواسته که کار کند و قصد تبرع زن ثابت نیست، مرد اجرت زن را ضامن است.» یا آیت الله سیستانی در پاسخ به این سؤال که «راه اثبات این که خدمات زن در زندگی مشترک زناشویی تبرعی است یا عدم تبرع، چیست» می‌فرماید: «اگر (زن) ادعا کند که قصد تبرع نداشته، پذیرفته می شود» (مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، ۱۳۸۱: ص۱۴۹ـ۱۵۰).

چنانچه ملاحظه می‌شود در رابطه بین زوج و زوجه عمل تبرعی را نیازمند قراین و دلیل دانسته‌اند، لذا نمی‌توان گفت که به طور متعارف اعمال زنان در منزل، تبرعی است، بلکه به عکس جهت ساختن آینده زندگی خود و خانواده است. اگر از هر زنی سؤال شود که آیا این کارها محض رضای شوهر انجام می‌دهد، جواب خواهد داد: برای آینده زندگی خود و خانواده انجام می‌دهم و این طور نیست که زوجه تمام فعالیت های خود را در تمام عمر صرفاً

جهت ابراز محبت و از باب هدیه به شوهر انجام دهد، لذا اگر زوجه قصد اجرت نداشته باشد قصد تبرع و هدیه خالصانه به شوهر را هم ندارد و همین در استحقاق اجرت المثل کافی است. نکته دیگر این که تعاون و محبت منافاتی با حق و حقوق هر یک از زوجین ندارد.

این که زن حق دریافت نفقه یا مهر را دارد، تضادی با مهر و محبت ندارد و یا به دلیل تضاد با مهر و محبت، استحقاق زن را نسبت به نفقه و مهر نمی‌توان انکار نمود. شاید زوجه قصد اجرت هم نکند، اما قصد تبرع هم نداشته باشد و اصلاً این مسأله در ایام زناشویی مطرح نشود، اما این مانع مطالبه اجرت المثل نیست و نباید به دلیل این که علامت تیرگی روابط است، زن را از حق الزحمهٔ یک عمرش محروم ساخت. قرآن کریم به شوهر دستور می‌دهد که در قبال شیر دادن مادر به فرزند او اجرش را بپردازد (طلاق: ۶) و هرگز چنین دریافتی از ناحیه زن را ضد اخلاق و ناروا نمی‌داند.

قرآن بدون مذمت زن، مرد را به دادن اجرت ملزم می کند؛ حتی اگر مرد مجبور شود به خاطر عدم توافق قیمت، دایه‌ی دیگری بگیرد. آیا می‌توان گفت قرآن یک امر خلاف اخلاق و رابطه مقدس را بنا نهاده است؟! ضمناً نباید تصور کرد که اجرت گرفتن مادر برای شیر دادن فرزند، امری استثنایی و خلاف قاعده است، زیرا مطابق قواعد، نفقه بر عهده پدر است و هر چند خود شیر متعلق به شوهر است اما عمل شیر دادن، کاری جدا و در عرف اجرت‌دار محسوب می‌شود و زن می‌تواند برای انجام این عمل از پدر فرزند مطالبه‌ی اجرت نماید. بنا بر این، انتظار کار مجانی از زن، انتظار به جایی نیست و عدم پرداخت اجرت به زحمات او در طول عمرش، ظلم آشکاری است.

۳. این که برخی از فقها گفته‌اند متعارف این است که زن کارهای منزل را مجانی انجام می‌دهد، باید گفت عدم مطالبه اجرت از طرف زنان یا به دلیل عدم آشنایی آنان به حقوق شرعی و قانونی خودشان است و یا به این دلیل است که امور منزل و روال عادی زندگی تا زمانی که جریان دارد، ضرورتی برای مطالبه آن نمی‌بینند و نباید عدم مطالبه به دلایل مذکور

را به حساب قصد تبرع که نوعی اظهار محبت و لطف به موهوب‌له است، تلقی نمود. نهایت می‌توان گفت استیفایی که شوهر از نیروی کار زوجه نموده، استیفای ناروا بوده و باید اجرت آن را بپردازد.

۴. وقتی اجرت المثل وارد قوانین و مقررات شده است، اجرت المثل داخل شرایط ضمن عقد نکاح تلقی شده و ظاهر عرفی حمل بر آن خواهد شد. در این حالت اصل با ظاهر عرفی هم جهت می‌شود که هم اصل و هم ظاهر عرفی(اماره) مقتضی عدم تبرع‌اند. خلاصه این-که اولا: قصد تبرع زوجه ثابت نیست. ثانیاً: نهایت این است که نه قصد تبرع دارد و نه قصد اجرت که در این صورت نیز مستحق اجرت است. ثالثاً: از زمانی تصویب این قانون دریافت اجرت جزء شروط ضمن قرارداد نکاح می‌شود و دیگر آن ظاهر عرفی مدعا به وجود نخواهد داشت و رابعاً: از این که زنان عموماً مطالبه اجرت نمی‌کنند، دلیل بر قصد مجانی داشتن آن‌ها نیست، بلکه به خاطر عدم آشنایی آنان به حقوقشان است.

۴. در بین نبودن شرط مالی

شرط دیگری که برای مطالبه‌ی اجرت المثل در تبصره یاد شده آمده این است که در ضمن عقد یا خارج عقد لازم، شرط مالی وجود نداشته باشد. این تبصره مقرر می دارد: «و در صورت عدم امکان تصالح چنانچه ضمن عقد یا خارج عقد لازم، در خصوص امورمالی، شرطی شده باشد طبق آن عمل می‌شود...» حال آیا این شرط، شرط استحقاق است یا مطالبه؟ به نظر می‌رسد، شرط استحقاق باشد، به دلیل این که وقتی چنین شرطی در ضمن عقد یا خارج آن وجود داشته باشد به نحوی زوجه حق الزحمهٔ خود را در ضمن این قرارداد تعیین و دریافت می‌کند و در نتیجه حق دیگری بابت فعالیت خود نخواهد داشت.

شاید بتوان گفت شرط مالی در تبصره‌ی یاد شده، مطلق است و هر گونه شرطی را در بر می‌گیرد، اما از نظر ما این شرط باید با فعالیت زوج مرتبط بوده و سنخیت داشته باشد در نتیجه نمی‌توان صرفاً بخشش مقدار ناچیزی را مشمول این شرط دانست و زن را از استحقاق

حق الزحمه خود محروم ساخت، بلکه باید به نحوی ناظر به فعالیت و درآمدهای به دست آمده از دوران زوجیت باشد، مثل شرط تنصیف دارایی مندرج در قباله‌های نکاح که با شرایط مشابه تبصره ۶، زوج را موظف نمود تا نصف دارایی به دست آمده در دوران نکاح را به زوجه منتقل نماید. از این رو چنانچه زن پیش بینی لازم را کرده باشد و بخشی از اموال را با استفاده از چنین شرطی به خود اختصاص دهد، دیگر فلسفه و علت اصلی وضع تبصره معدوم است و نیازی به حمایت مالی نیست.

ب. شرایط مطالبه اجرت‌المثل

در تبصره مزبور مطالبه اجرت المثل منوط به تحقق شروط زیر گردیده است که عبارت است از:

۱. شرط طلاق

اولین شرطی که در تبصره مذکور برای اجرت‌المثل بیان گردیده، شرط طلاق است؛ یعنی زوجه زمانی می‌تواند اجرت‌المثل کارهای خود را مطالبه نماید که درخواست طلاقی در بین باشد. این شرط از جهت اصول و قواعد حقوقی و فقهی قابل توجیه نیست و طلاق مدخلیتی در استحقاق و عدم استحقاق اجرت المثل ندارد، اما به نظر می‌رسد، این قید از آن جهت شرط مطالبه قرار داد شده که تا زمانی که جریان زندگی به روال عادی خود در جریان است، طرح این مباحث، فضای سالم خانواده را دچار تشویش و مکدر نکند. در عمل نیز این مسائل و حتی بحث مهریه، اغلب زمانی مطرح می‌شود که زندگی مشترک دچار مشکل گردد.

نکته دیگر این که قید طلاق، موجب خروج همسر متوفا از دریافت اجرت‌المثل می‌گردد. در حالی که محروم کردن زوجه‌ای که همسر او فوت کرده است، نه توجیه حقوقی دارد و نه توجیهات عرفی یاد شده بر آن منطبق است. مصلحتی نیز در محروم کردن زوجه همسر متوفا وجود ندارد تا دست کم از این جهت بتوان او را از حقش محروم ساخت. از

این رو، باید گفت: اصل اجرت المثل زوجه باز مانده که مجلس شورای اسلامی آن را تصویب کرده و هم اکنون پس از رد شورای نگهبان در مجمع تشخیص مصلحت نظام معطل مانده است، منطقی و مطابق با اصول و قواعد فقهی و حقوقی است و شایسته است مجمع مزبور با در نظر گرفتن جوانب این مصوبه، آن را به تصویب برساند تا زنان خانه دار بدون دلیل از این حق شرعی خود محروم نشوند.

۲. درخواست طلاق از سوی مرد

در تبصره‌ی یاد شده آمده است «هر گاه طلاق به درخواست زوجه نباشد...» از این رو، تمام موارد درخواست طلاق زوجه، مانع مطالبه اجرت المثل می‌باشد. موارد درخواست طلاق از ناحیه زن عبارت‌اند از: ۱ـ طلاق خلع که زوجه به دلیل کراهتی که نسبت به زوج دارد با پرداخت فدیه‌ای (کمتر، بیشتر و یا معادل مهر) از همسر خود طلاق می گیرد (ماده «۱۴۹» قانون احوال شخصیه شیعیان افغانستان و ماده «۱۱۴۶» قانون مدنی ایران). ۲ـ طلاق وکالتی که زوجه در ضمن عقد خارج لازم، شرط می کند در صورت تحقق شرایطی، از طرف شوهر وکیل در طلاق دادن خود باشد. (مادهٔ ۱۱۱۹ قانون مدنی ایران). ۳ـ طلاق قضایی به واسطه عسر و حرج که با درخواست طلاق از سوی زن و اثبات عسر و حرج، حاکم شرع زوج را اجبار به طلاق می کند و در صورتی که اجبار میسر نباشد، زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می شود (بند «۵» ماده «۱۶۳» قانون احوال شخصیه شیعیان افغانستان و ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی). در تمام این موارد مطابق این تبصره، زوجه نمی تواند مطالبه اجرت المثل نماید.

سؤال مهم در این باره آن است که آیا مطابق اصول و قواعد فقهی و حقوقی، این موارد می تواند مانع مطالبه اجرت المثل شود یا خیر؟ در پاسخ می توان گفت طبق قواعد اولیه هیچ رابطه‌ای بین درخواست طلاق از سوی زوجه و مطالبه اجرت المثل وجود ندارد، اما مجمع تشخیص مصلحت با توجه به جایگاه اصلی خود و به دلیل مصالح اجتماعی و خانوادگی، جهت جلوگیری از افزایش بی رویه طلاق که می‌توانست از سوی برخی از زنان به طمع

دست یافتن به مال صورت گیرد، این مقرره را به تصویب رسانیده است. این امر در مورد طلاق خلع و طلاق وکالتی قابل توجیه است، اما در طلاق قضایی ناشی از عسر و حرج که حرجی بودن آن نیز برای دادگاه ثابت شده است، قابل قبول نیست. با توجه به این که مجمع تشخیص مصلحت نظام، اصل استحقاق اجرت المثل زوجه را پذیرفته است، اگر وجود مصلحت مذکور را در طلاق خلع و وکالتی مانع مطالبه اجرت المثل قرار دهد، در طلاق ناشی از عسر و حرج، چنین مصلحتی وجود ندارد و حتی مصلحت در عدم درج این شرط است، زیرا این شرط زمینه را برای سوء استفاده مرد مهیا می‌کند و مردی که می‌خواهد زن خود را طلاق دهد و مشمول این تبصره نشود، با اعمال فشارهای ناروا و در تنگنا قرار دادن زن، او را مجبور به درخواست طلاق می‌کند تا از این طریق از پرداخت اجرت المثل خلاصی یابد. لذا منطقی است این قسمت از تبصره اصلاح شود.

۳. طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار او نباشد

در تبصره مذکور یکی از مواردی که مانع از مطالبه اجرت المثل از سوی زن به شمار آمده، «تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوءاخلاق و رفتار زن» می‌باشد. علی القاعده این مورد نباید ممانعتی در درخواست اجرت المثل ایجاد کند، زیرا سوء رفتار زن نسبت به شوهر هیچ رابطه‌ای منطقی با کار زن و اجرت المثل او ندارد، اما مجمع تشخیص مصلحت برای جلوگیری از سوء استفاده زوجه از این موقعیت، چنین شرطی را مقرر داشته است؛ چون زنی که قصد جدایی از همسرش را دارد، می‌تواند رفتاری از خود نشان دهد که همسرش را دل زده کرده و موقعیت شوهر را در معرض خطر قرار دهد تا این که شوهر وادار به درخواست طلاق شود و بدین وسیله از دریافت اجرت المثل محروم نشود. از این رو، به جا بود به منظور پیشگیری از چنین پیامدی، طلاق قضایی زن نیز مشمول اجرت المثل قرار می‌گرفت تا از سوء استفاده مرد نیز که امکان وقوع آن بیشتر است جلوگیری می‌شود.

ج. زمان تأدیه اجرت المثل

اصولاً اجرت المثل بعد از عمل، قابل مطالبه است و زوجه باید بتواند قبل از اجرای طلاق آن را درخواست نماید. مطابق تبصره «۳» قانون اصلاح مربوط به مقررات طلاق «۱۳۷۱» نیز چنین امکانی فراهم شده است. این تبصره مقرر می‌دارد: «اجرای صیغه طلاق و ثبت آن در دفتر موکول به تأدیهٔ حقوق شرعی و قانونی زوجه (اعم ازمهریه، نفقه، جهیزیه و غیر آن) به صورت نقد می‌باشد ...» و قطعاً حقوق شرعی و قانونی زوجه غیر از موارد مذکور همان اجرت‌المثل و نحله خواهد بود و تبصره «۲» نیز مؤید آن می‌باشد. صدر تبصره «۶» این قانون که در خصوص اجرت المثل است می‌گوید: «پس از طلاق، در صورت درخواست زوجه مبنی بر مطالبه حق الزحمه کارهایی که شرعاً به عهده وی نبوده است...» و این شبهه را به ذهن تداعی می‌کند که باید در این خصوص، زوجه پس از طلاق، چنین درخواستی را بدهد و این امر مشکلاتی را برای زن ایجاد می‌کرد و قابل انتقاد بود.

برای حل مشکل، نظر مجمع تشخیص مصلحت استفسار شد و مجمع چنین پاسخ داد: «منظور از کلمه پس از طلاق در ابتدای تبصره ۶ قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۱/۸/۲۸ مجمع تشخیص مصلحت نظام، پس از احراز عدم امکان سازش توسط دادگاه است. بنا بر این طبق موارد مذکور در بند ۳ عمل خواهد شد ...». بنابراین دادگاه باید در گواهی عدم امکان سازشی که صادر می‌کند، مبلغ حق الزحمه و یا نحله را به درخواست زوجه تعیین نماید و سر دفتر با توجه به مندرجات گواهی، نباید به اجرای صیغه طلاق و ثبت آن در دفتر اقدام نماید، مگر این که حقوق شرعی و قانونی زن از جمله حق‌الزحمه یا نحله تعیین شده از سوی دادگاه، نقداً تأدیه شده باشد (صفائی و امامی، ۱۳۷۸: ج۱/ ص۲۸۶).

نتیجه گیری

از مجموع مطالبی که در این تحقیق ارائه شد، نتایج زیر به دست آمد:

۱. تبصره‌ی ۶ ماده اصلاحی مربوط به طلاق، در ارتباط با حقوق زوجه دو نهاد حقوقی را وضع نموده است: اجرت المثل و نحله (بخشش).

۲. اجرت‌المثل از مباحثی است که فقهای سلف و معاصر به آن پرداخته‌اند و در فرض مسأله که عامل قصد اجرت دارد، اکثر قریب به اتفاق فقها او را مستحق اجرت دانسته‌اند و تفاوتی ندارد که آمر قصد اجرت داشته باشد یا خیر. با توجه به این که آمریت اعم از امر فعلی و قولی و به تعبیر برخی فقها تحریک فعلی و حتی صرف اذن در عمل و لو اذن فعلی، کافی در تحقق مفهوم امر است. حق الزحمهٔ فعالیت زن از باب ضمان در مقابل استیفای مال غیر و به دلیل قاعده احترام مال مسلم، سیره متشرعه و بنای عقلا در مسأله اجرت‌المثل، قابل اثبات است.

۳. از جهت حقوقی نیز علاوه بر اطلاق ماده ۳۳۶ قانون مدنی که شامل فعالیت زن در منزل شوهر هم می‌شد و حق زوجه از این جهت به نحو بهتری تضمین می‌گردید، بند «الف» تبصره‌ی ۶ ماده اصلاحی مربوط به طلاق، با شرایطی زن را مستحق اجرت‌المثل و مجاز به مطالبه آن دانست. به نظر می‌رسد اصل شرط طلاق که موجب محروم شدن زوجه همسر متوفا از اجرت المثل می‌شود، نه مبنای شرعی دارد و نه مصلحتی قابل قبول چنین اقتضا می‌کند. از این رو، اصل مصوبه مجلس در مورد اجرت‌المثل زوجه همسر متوفا نیز باید مورد تأیید مجمع تشخیص مصلحت قرار گیرد. هم‌چنین قید عدم درخواست طلاق از طرف زن به طور مطلق به نحوی که طلاق قضایی ناشی از عسر و حرج هم خارج شود، قابل انتقاد است و فاقد وجاهت شرعی و مصلحت می باشد. این سخن نیز که ظاهر دال بر قصد تبرع زوجه است و ظاهر هم اماره است، دور از واقعیت است، بلکه اگر از زن و شوهر سؤال شود پاسخ خواهند داد که برای آینده مشترک خود فعالیت می‌کنند و این غیر از قصد تبرع است و یا این‌که عدم مطالبه به دلیل عدم آگاهی از حق قانونی و شرعی است که از قبیل استیفای ناروا خواهد بود.

منابع

۱. قران کریم.
۲. اردبیلی، ملّا احمد، مجمع الفائدهٔ و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۳، ج ۱۰.
۳. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، تهران، انتشارات اسلامیه، چاپ هفدهم، ۱۳۷۵، ج ۱.
۴. ـــــــــــ حقوق مدنی، تهران، انتشارات اسلامیّه، چاپ ششم، ۱۳۷۰، ج ۴.
۵. انصاری، مرتضی(شیخ)، کتاب المکاسب، قم، انتشارات علّامه، چاپ دوم «سنگی»، ۱۳۶۷.
۶. بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرهٔ فی احکام العترهٔ الطاهرهٔ، قم، مؤسسه نشر اسلامی، بی‌تا، ج ۲۱.
۷. جبعی عاملی، زین الدین (شهید ثانی)، الروضهٔ البهیهٔ فی شرح اللمعهٔ الدمشقیهٔ، قم، دارالهادی للمطبوعات، ۱۴۰۳ق، ج ۵.
۸. ـــــــــــ مسالک الافهام فی شرح شرائع الاسلام، قم، انتشارات بصیرتی، بی‌تا، ج ۱.
۹. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، حقوق خانواده، تهران، کتابخانه گنج دانش، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
۱۰. ـــــــــــ ترمینولوژی حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش، چاپ چهارم، ۱۳۶۸.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا، ج ۱۵.
۱۲. حسینی شیرازی، سید محمد، الفقه، بیروت، دارالعلم، ۱۴۰۹ق، ج۵۸.

۱۳. حلّی(علامه)، حسن بن یوسف، ارشادالاذهان الی احکام الایمان، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپاول، ۱۴۱۰ق، ج ۲.
۱۴. ـــــــــــــــــ، مختلف الشیعه، تهران، مکتبه، نینوی، بی-تا، ج ۲.
۱۵. ـــــــــــــــــ، قواعد الاحکام، قم، منشورات الرضی، بی‌تا، ج ۲.
۱۶. حلّی(محقق حلّی)، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، بیروت، دارالاضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق، جزء ۲.
۱۷. «۸۲» در صد موارد درخواست طلاق از جانب خانم‌هاست»، مردم سالاری، ۸۱/۱۰/۱۱.
۱۸. حمیدیان، حسن، «اگر خط قرمز را بشنا سیم از آن عبور نمی کنیم» جوان، ۱۳۸۱/۳/۲۹.
۱۹. خوئی، سید ابوالقاسم، مستند العروة الوثقی، مقرر مرتضا بروجردی، قم، انتشارات دارالعلم، ۱۳۶۵، ج ۱.
۲۰. دیانی، عبد الرّسول، حقوق خانواده ازدواج و انحلال آن، تهران، امیر دانش، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۲۱. روزنامه رسمی، مورخ ۱۳۷۰/۱۲/۲۱.
۲۲. شبّر، سیّد عبدالله، تفسیرالقرآن الکریم (تفسیر شبّر)، بیروت، انتشارات دارالزهرا، چاپ اول، ۱۴۱۲ق، ج ۱.
۲۳. صفایی، سیّد حسین و اسدالله امامی، حقوق خانواده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۸، ج ۱.
۲۴. طباطبائی(حکیم)، سیّد محسن، مستمسک العروة الوثقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا، ج ۱۲.
۲۵. طباطبائی، سیّد محمّد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه سیّد محمّد باقر همدانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳، ج ۲.

۲۶. طبرسی، ابو علی فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان ترجمه سیّد ابراهیم میرباقری و دیگران، تهران، انتشارات فراهانی، چاپ اول، ۱۳۵۰، ج ۲.
۲۷. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، بی‌جا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی‌تا، ج ۴.
۲۸. طوسی(شیخ الطائفه)، محمّد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیّه، بی‌جا، المکتبة المرتضویة لاحیاء الاثارالجعفریة، ۱۴۶۰ق.
۲۹. ـــــــــــــ، تهذیب الاحکام فی شرح المقنعة، تهران، دار الکتاب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق، ج ۷.
۳۰. ـــــــ، تهذیب الاحکام فی شرح المقنعة، تهران، دار الکتاب الاسلامیّة، چاپ چهارم، ۱۳۶۵، ج ۸.
۳۱. علوی حسینی موسوی، محمّد کریم، کشف الحقایق عن نکت الآیات و الدقائق، تهران، حاج عبدالمجید - صادق نوبری، چاپ سوم، ۱۳۹۶ق، ج ۱.
۳۲. فیض کاشانی، محسن، الصافی فی کلام اللّه، مشهد، دار المرتضی للنشر، بی‌تا، چاپ اول، ج ۱.
۳۳. قنبری، وجیهه، «۸۲ درصد متقاضیان طلاق، زنان هستند»، خراسان، ۸۱/۳/۲۷.
۳۴. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (خانواده)، تهران، بهمن برنا، چاپ پنجم، ۱۳۷۸، ج۱.
۳۵. حقوق مدنی (الزام‌های خارج از قرارداد)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴، ج ۲.
۳۶. وقایع حقوقی، تهران، نشر یلدا، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۳۷. کرکی (محقق کرکی)، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۸ق، ج ۱۲.
۳۸. کلینی رازی (شیخ کلینی)، ابوجعفر محمّد بن یعقوب، الاصول من الکافی، تهران، دار الکتاب الاسلامیّه، چاپ سوم، ۱۳۸۸ق، ج ۲ و ۶.

۳۹. مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، مجموعه آرای فقهی قضایی در امور حقوقی، قم، بی‌جا، بی‌نا، چاپ اول، ۱۳۸.
۴۰. مصطفوی، سیّد محمّد کاظم، مائهٔ قاعدهٔ فقهیّه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۴۱. مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، تهران، انتشارات صدرا، چاپ بیست و یکم، زمستان ۱۳۷۴.
۴۲. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتاب الاسلامیّه، ۱۳۶۶، ج ۳.
۴۳. مهرپور، حسین، مباحثی از حقوق زن از منظر حقوق داخلی، (مبانی فقهی و موازین بین المللی)، تهران، مؤسسه اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۴۴. موسوی (خمینی)، سیّد روح اللّه، کتاب البیع، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۶۸، ج ۱.
۴۵. موسوی بجنوردی، سیّد محمود، قواعد فقهیّه، تهران، نشر میعاد، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
۴۶. موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی، مهذّب الاحکام، قم، مؤسسهٔ المنار، چاپ چهارم، ۱۴۱۶ق، ج ۱۹.
۴۷. نجفی، محمّد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تهران، المکتبهٔ الاسلامیّهٔ، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
۴۸. هدایت نیا، فرج الله، بررسی مبانی مهمترین تحولات حقوقی در روابط مالی زوجین پس از انقلاب اسلامی، پایان نامه کارشناسی ارشد، قم، دانشگاه مفید.
۴۹. هندی (فاضل)، محمّد بن الحسن، کشف اللثام و الابهام عن کتاب قواعد الاحکام، قم، منشورات مکتبهٔ آیهٔ اللّه مرعشی، ۱۴۰۵ق، ج ۲.
۵۰. یزدی، سیّد محمّد کاظم، العروهٔ الوثقی، تهران، مکتبهٔ العلمیهٔ الاسلامیّهٔ، بی‌تا، ج ۲.